إِنَّمَآ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَّاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ
رَبِّهٖ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَّلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖٓ أَحَدًا

(القرآن)

در شبِ تیره از پے بینا

شمع روشن

نهادن است روا

مِن تصنیف

سیّد شمس الدّین اندرابی غمگین

رتنی پوره کشمیر

فہرست عنوانات

کاتب قاضی محمد حسین خانیاری فرزند قاضی نظام الدین خانیاری مرحوم غفر اللہ لہٗ
ساکن محلہ کولی پورہ ضلع خانیار متصل مسجد بابا داؤد خاکی رحمۃ اللہ علیہ

ملنے کا پتہ

سید شمس الدین غمگین — خواجہ غلام قادر آہنگر
رنگی پورہ کشمیر — دوکاندار لال چوک سرینگر

أَنَّمَآ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَّاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَآءَ رَبِّهٖ
فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَّلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهٖٓ أَحَدًا

(القرآن)

شمع روشن

من تصنیف
سید شمس الدین غمگین رتنی پورہ
کشمیر

بسم الله الرحمن الرحیم

اول الحمد لله گو که آمد
شفیقے فیض بخشے بی تفتیش
رسول الله دلارام دو عالم
بشتیب زشب خیزی شگفتے
هو المصدر در اسرار هو الله
زپیشش بخشش بے غضب زین
درود او مراد و بال و کارم
تنش زین بخشش تخت شگفتے بین

مه و مهر و مه را هم محمد
زجیب بخت زیب تن حبیش
سر و سرکار در اولاد آدم
جبین بے نقص بے بینش حفتے
مراد و مدعا در ماسوا الله
زبیشش پشت پشین بیشش بے بشین
سلام او مرام و کام دارم
فنش زینت پے نقش انشین

اِنَّ اللهَ وَمَلٰئِکَتَهٗ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِیْمًا

هست فرمان بما ز رب انام
عاشقے زین درود یا بہم کام
بفریضہ خدای ذی الجبروت
گشت بر مومنان فریضه مدام
زانکه ذات تو نیست از دو دور
او بد اندر رموزهای قرآن
هر که گوید که خواندن است حرام

بر شما یا نبی صلوة و سلام
بر شما یا نبی صلوة و سلام
بر تو صلوات هم همه ملکوت
خود خدا خواندت درود حضور
خواندن ماست حکم در اسلام
هم به قرآن اوست نافرمان
آن درودیکه شد رد از خدا

خواندنش از ملائک است روا
سنت آمد درود ابراهیم
هست بعد از نماز فرض بہ علام
زان به فقه از حدیث حکم صحیح
گشت سینه بسینه امر دوام
بعد از آن سنت آنچه حکم نماست
نه توئی یا نبیؐ ز حق بنهفت
وحده ذو الجلال والاکرام
نیز لفظ کما ز بهر مثال
با درود نماز بین برکت
بعد ازین است حکم حق مادام
گشته صلّوا و سلّموا است درود
حکم آن شد بما شب اسریٰ
آن یکے هست و این دگر پیغام
لیکن از آیت قرآن بو فضل
در قرآن چون علی النبیؐ شاید
پس بنز روز و شب بصبح و شام
هم وجودت مدام موجود است
داد حق راست قابل آن محرم

باشد این بے سلام زیب کلام
نه نبیؐ اندر وست نے تسلیم
بر شما یا نبیؐ درود سلام
زین بود در قرآن ثبوت صریح
آن درود نماز مثل دعاست
لازم آمد پس از خواص و عوام
هم نه اللّٰهم خواهد گفت
در درود نماز شامل آل
هست حکم قرآن ازین احکام
برکت با سلام هم رحمت
در نماز آمده کلام و درود
هر دو را شد و جای خویش مقام
بعد شش سال حکم این بر ما
در نماز این دو امر هست بفضل
هست بعد از نماز ورد غلام
در نماز ایها النبیؐ باید
پیش از آدم نبوت بود است
نیستی مائی حضور هر ایام
یاد تو یاد حق کنند باهم

زاد راهست این به نیک انجام	بر شما یا نبی درود و سلام
دیدهٔ خویش هر که پوشیده	دیدن دیدهٔ ات سمی دیده
دید مرت خوانم این بشوق تمام	دل غمگین از خرد پرسید
چیست آن ره که شه توان نو دید	زین صلوة و سلام شد الهام

سرو گلشن نعتیه

شفا

دل ربا

موج ارم سرجا

من شوم فرعطا

پاک شد بمطلب ها

با خدا گر دم زنم هر نفس با خدا

شد غیر زا زجا خدا دارم گوا

از قدره ساز من بیا سنگ پا

آرزو دست

آرزو توام

تاج سرها چشم ما

شد برای مس قلبم کیمیا

درگهت شد غمگین ببین از کرم نو زیر پا میدا

[illegible]

پاک گشتم زیر سرو پاک خاک

خاک من پر نور شد زان خاک پاک

فوارۂ منقبت غوثیہ رض

[illegible]

عشقت ... پاک پیر جوش نیاز

دہ بیمار خود را از رحمت شفاخانہ تو باز

از این درگاہ خالی کے رود اہل نیاز

از کرمن گنج کرم ساقی روم با بہرہ باز

شفقت بر سر غمگین بنہ دارم طراز

[illegible]

آمدم در زیر این فوارۂ لطف و کرم
بہر امن و حفظ خود ز آفاتہا دارم سپر

تا بریزد گاہ گاہے آب رحمت بر سرم
ظل چتر ذیل فضلش ہست بر سر افسرم

شجرۂ سلسلۂ قادریہ غمگین

یارب از بحر محمد مصطفیٰ خیر البشر
شہ حبیب و حضرت داؤد و معروف و سری
وز برائے شہ علی هکاری و شہ بوسعید
شہ محمد شہ منور شاہ عالم دہلوی
شہ محمد شہ شعیب عبد الغفور عالی شان
لذت ایمان عطا کن از طفیل شان بما

ہم علی مرتضیٰ و زہرہ و سبط حسن بصر
شہ جنید و جعفر عبد الواحد و یوسف دگر
سید عبد القادر جیلان پیر راہبر
احمد ملتان جنید و شاہ صدیق نامور
شہ فقیر اللہ صاحب حضرت سید عمر
شمس غمگین راست خاک پاک شان کحل البصر

شجرۂ نسب اندرابیہ غمگین

یارب از بحر محمد رحمۃً للعالمین!
فاطمہ سید حسین و شاہ زین العابدین
باقر و جعفر دگر کاظم حسین اصغر است
سید عبد اللہ علی صالح آمد بالیقین
دیگر عبد اللہ علی اکبر عبد اللہ سیوم
میر اکبر بو علی و بو العلی مسلم ببین!
شہ حسین بو القاسم و بو الحارث ابراہیم جلال الدین
عبد المطلب آمد پس جلال دومین
باز شرف الدین و شمس الدین و احمد بعد ازاں

کمال الدین محمود ابو القاسم محمود

پس محمد بدر و شمس میر برک بعد ازین
شه محمد میر اسمعیل و شه صالح دگر ا !
میر قاسم باز میر عبد الرشید آن مبین
میر شرف الدین و سعد الدین هم شه قاسم است
میر یعقوب است و میر عبد الصمد شه نور الدین
شمس غمگین را عطا کن خیر دارین از کرم
زنده نام از محی الدین کن یا اله العلمین

یک مشاهده

سخن آمد ز سالی چند بگذشته کنون یادم
بترک خوردن لحم و سمک بود امر و ارشادم
ز تزکیه طبیعت بود مطلب اندرین فرمان !
که تا از حاصل مقصود خواهد گشت دل شادم
دو ماه این بود و در وسطش ده دو روز خلوت
ز هر چیزیکه از حیوان بر آید بودن آزادم
کسی در روز هفتم پیشم آمد صوف پوشیده
چو صوفش دیدم و آندم بدرد چشم افتادم
شبانگاه تخم ریحان را باب آمیخته کرده
به پنبه بر دو چشم خود ته مندیل بنهادم

به تنهائی نشسته بودم اندر مسجد دلبر باغ
که غیر از من نبود آنجا در آندم کس دگر آدم
درین حالت بمن شد حالتی طاری عجب حالی
که مندیلی بچشمم بود — گویا دیده بکشادم
تو گوئی یک وجودم بود در مسجد بدر چشم
وجود دیگرم بیرون مسجد بود و استادم
چو ابر آلوده روز اندر نظر آمد شب تاریک
گرفته آدمی همراه دیگر آمد استادم
ردای خود بدوش او نهاد و خود وضو بنمود
بگفتش هان برون با این ردای خود ترا دادم
در مسجد کشاد و جمله این حالم مبدّل شد!
شب است و دیده بسته با آن پشمینه را دادم
کسی اندر در آمد آنکه آن مندیل بر من بست
کشاد و چشم من بگشته حاصل عون و امدادم
گذشته مدت خلوت رسیدم پیش آن پیر
چو چشم من سلامت دید و گفتا تهنیت بادم
جناب شه رسول آل صاحب است از قریه تونگ
کزو تجویز کبریتم بُد و اذکار را دادم !!
تفهیم شد فزون زین ماجرا بر حال اهل الله

چه داند غیر محرم بر چه معمور است بنیادم
چنین روشن روانش بود بینا چشم باطن صاف
که از رشحات فیض او بسی سرشار و آبادم
شگفتم چون گل و گفتم چو بلبل هر چشم و گوش
ندیده کور رنگ من نه کر بشنید فریادم

[illegible]

ظهور از معرفت نورش کنون بینم درست آید
بحمد الله که غمگین مست جام باده اش تا دم

بحمد الله که دل خورسند کردم
حضور مصطفی باید ورودی
چراغ جان زخون دیده سوز
نظر افتد که عارف بیخبر نیست

خیالی پخته روزی چند کردم
سرودی ساختن اندر درودی
اگر خود سوزی و محفل بیفروز
مدد گردی نماید بی اثر نیست

من اکنون نظم این مضمون کردم — نوشتم از پی خوانندان سپردم
ازین مضمون بگوئی دردلم شد — شوتی چند از روی حاصلم شد
کسی از شمع روشن نور گیرد — که گوشند خوید و یابد پذیرد
یکی بیند ز روی آئینه رو — دگر محروم چون بیند ز پشت او
بود بی معرفت زاغی بباغی — بدست کور علم او چراغی
زساقی نوش می تا آردت جوش — شوی باهوش من گویم تو کن گوش

نظم

خدا از بهر آن عالم بنا کرد — شناخت از یکی گر آید خدا کرد
وگرنه هر قدر خود را شناسد — شناسائی چنین آید زما کرد
بهر یک از ملک اظهار خود داد — به آدم از خلافت خط عطا کرد
ملک دانسته توحید الهی — همه اقرار لا علم لنا کرد
برفعت سرفرازی یافت آدم — رفو چون از ظلمنا بر عصی کرد
دوبالا گشت از آن جرم عزازیل — قیاس انا خیرٌ بر لغوائی کرد
بشش لک سال آن خرمن که اندوخت — بترک سجده بر عبدی فنا کرد
نبود آن سجده از عبدی به معبود — بیوسف سجده هم جمع اخا کرد
خلیل از خواب هم یعقوب و یوسف — معاینه واقعات ابتلا کرد
ملک ربان وجموسان دیگر — مشاهده حسب حال ماجرا کرد
خضر رفته بکشتی کرد زانزد — نظر چون او بحال بلیغوا کرد

عمر[رض] میدید ساریه[رض] در نهاوند
عجائب چیست بینائی ز جاندار
تنور و آتش اخادو دو بمرود
به داین بردن آب خویشتن را
اگرچه آب دُردآمیز باشد
ز عادی هود را بشناخت هم باد
کلیم الله ز فرعون نیل بشناخت
اگر در باغ آید زاغ و بلبل
چراغ از چشم و چشم از شمع زیبد
چو داری چشم و بینی جوهر الفر
بدست آورد خاک پاک غمگین

خبر دارش نمود و چون ندا کرد
ستون هم گریه بهر مصطفیٰ[۱۳] کرد
شناخت از آشنا نا آشنا کرد
ز طوفان دیده دار ارض و سما کرد
مگر دریافت فعرش چارپا کرد
ز فاردن خاک هم خود را غذا کرد
تلف جادو ی جا. دو گر عصا کرد
گلے این میوهٔ آن مدعا کرد
به رهرو آدم آدم رهنما کرد
چه غم خفاش اگر سویش قفا کرد
به چشم جان خود این توتیا کرد

خبر

کنون گشتند جمعے مجلس[۳] آرا
دهند از علم و عقل خویشتن لاف
فلا یظهر علی[۱] غیبه بخوانند
بشرح غیب باید غور کردن
اگر در انبیاء علم و خبر نیست!
کسے ز تیره گی چون تیره حال است

دل ایشان بود چون سنگ[۳] خارا
مگر بے علم دانند انبیاء را
نمے خوانند الا من ارتضیٰ را
بود بر غیب ایمان اتقیا را
تفاوت چیست پس ایشان و ما را
صفائی دیگرش نبود گوارا

چو ذات پاک عیسے نیست دیگر
شهید و شاهد ایشان ز خدا گفت
ز علم آورد آصف تخت بلقیس
پے اولاد خود یعقوب عسی اللہ
بفرزندان خود فتحسسوا گفت!
وا علم گفت لیکن راز پوشید
ز بوئے جامۂ یوسف خبر داد
ز بهر پیر کنعان ماه کنعان
خبر میداد از اسرار مخفی
ءانت قلت یاد لم تومن خوان
وما قلتک - لعلہ گرچہ فرمود
کلیم اللہ علم مرشد چون خواست
بعلمے خضر طفلی کشت تا کرد
بشنو از بهر تصدیق محمد ﷺ
سگ اصحٰب کهف از جان روشن
زبان آگاہیئے ہر طائرے است
پرندہ گفت خود بشناسد از فوج
ثبوت علم آدم خدا داد
ز اسرار یکہ بر موسیٰ نهان داشت

بنوشش جز نبی در کیست یارا
نشاید ہزل قول کبریا را
کہ شد حیرت از آن افزون ہوا را
الٰہ یا ابنی بہم گفت آشکارا
ہمو خود دیدش پدر رفتہ رجا را
بسے حکمت نهان بود این خفا را
ببوے حاضران مجلس آرا
بگفت یاءت بصیرا امر آخار را
بخواب قیدیان و پادشا را
بدان غافل از اینجا ذو العلا را
چہ شرحست آیت این ہر دو جا را
طلب از خضر کرد این مدعا را
زمادر و ز پدر دفع این بلا را
بدست بو جہل نطق حصی را
شناسا گشت اصحٰب صفا را
خبر از شیر باشد چار یار را
بشب مرغ سحر دقت نوا را
ملک گفتند لا علم لنا را
خبر میداد خضر پارسا را

حکیم نیک از نبض و علامات
دوا را شد شناسا بلکه داء را

بسے اندر وجود است آنچه علمش
نهان از نارسا روشن رسا را

زیک مرد دیگرے داد و فضیلت
علیمے فوق دان ذی علمها را

خدا چون علم الانسان فرمود
بتر دیدش تو دانش را امتیاز

بمخلوق این همه داد خدا هست
بگیرا شد بذات خود خدا را

مدان پیغمبران آگه نبودند
تحمل ساختند بے ابتلا را

کسے کو منکر علم نبی شد
کجا داند خدا را گو خدا را

کسے کو انبیا را بے خبر گفت
چه میگوید بمحشر مصطفے را

ز دیوانه جهان دیوانه باشد
مریضے را بگو جوید دوا را

بدرد دل دوا جویست غمگین
طلبگار عطا شد این شفا را

اثر

اثر در من چو از خاص خدا شد
زبان گویا مرا زین ماجرا شد

ز ابر اندر صدف افتاد باران
اثر بگرفت درّ بے بها شد

چو باران بر زمین افتاد از ابر
ظهور سبزه ها زان مدعا شد

درون سنگ هم از تابش مهر
گرامی گوهر روشن لقا شد

عبادت گاه آدم گشت منظور
ز امر الله قبله بهر ما شد

بهجرت چون توقف مصطفے کرد
بنا مسجد همانجا در قبا شد

مقامے بود ابراهیم را سنگ
مصلّا حکم حق آنجا نما شد

اثر در جامهٔ یوسف چنان بود پدر را چشم پیغمبر دوا شد
خلیل آن جا مرغ از دست خود کشت دگر جان بخش مرغان را ندا شد
کلیم الله را بود ید بیضا بدست او عصایش اژدها شد
ز سنگی چشمه پیدا زان عصا گشت در رود نیل چندین راهها شد
چو نقل نقش موسی کرده هامان ز حرق و غرق زین صورت رها شد
یتیمان را پدر چون بود صالح خضر معمار گلکاری بنا شد
وجود شه سلیمان مانند بر حال لب سالی تا که بوسیده عصا شد
ز بهر دفع رنج و درد ایوب پدیدش چشمه از ضرب پا شد
بعهد موسی از ضرب دم گاو بمقتولی دوباره جان عطا شد
ز خاک پای اسپ روح الاعظم ببین گوساله زر با صدا شد
تلف گر گشت کشت اهل صروان اثر از قصد بخلش شد فنا شد
چو آمد نیت ایشان به نیکی دو بالا نفع ایشان بالنما شد
سگی اندر پی نیکان اثر یافت به تحسینش کلیم الله گوا شد
فرشته داد دم در جیب مریم وجود ابن مریم انجلا شد
ز پای مصطفی منبر شرف یافت ببرخ ابن عمر رض زان دست بسا شد
چو بوسه داد او بر حجر الاسود بما زان استلام آن روا شد
دهان شمس هم از مین دهانش پی تعظیم شان بنگر جدا شد
پیمبر دست بر سفره چو مالید سلامت آمد از آتش صفا شد
ببین اصحاب کهف از روی تحقیق که نقص اندر وجود شان کجا شد

پئے اصحاب فیل و فیل ایشان
ز ضربش از سنگ هم آتش برآید
بدین گونه بود تاثیر اشیاء
اثر از نیک و بد اندر نظر هست
شمعے میرد و ظلمت ز دیده
بخاک پاک از ان سر و غمگین

گران مانند الوند بے حصا شد
دگر آهن ربا هم کهربا شد
اثر شد هر مرض اندر دوا شد
ز نیک و بد اثر اندر دعا شد
فنا چون شد فنا حاصل بقا شد
که مس آن مسم کیمیا شد

مدد

خدا ارحم و خیر الراحمین است
رسول الله شفیع المذنبین است
بذات پاک حق کس نیست همتا
کسے کو منکر است از مشرکین است
بغیر از وے دگر معبود کس نیست
ثبوت از کلمۂ طیب همین است
به مانند عون بین ما یعدون را
تو روشن نسبتے کو دل نشین است
فلا تدعوا و لا تجعل مع الله!
الٰهاً آخر توحید این است
ستود از وصف خود مر دیگرا نرا!

ولا یشرک بعبادة ربه احدا - فلا تدعوا مع الله احدا - لا تجعل مع الله الهاً آخر

دلیل آن ز قرآن بس ثمین است
عظیم است و نبی را خواند زین وصف
قیامت و عرش بلقیس و برین است
به کید این گفت شرک و ظلم را هم
حواله ها به قرآن هم چنین است
بخوان عند ربك هم ربانی
هو الله خود چو رب العلمین است
رحیم اظهار از رحماء فرمود
رؤف و هم رحیم آن شاه دین است
بگفتا مستعان چون استعینوا
چنین فرمان ختم المرسلین است
خدا و لکل قوم هاد فرمود
چو او هادی بر حق کل حین است
تعاون از یکی مرد دیگری است
خدا خلاق و مخلوق اجمعین است
عفو فرمود مدح آنکه آن کس
زکافه عافین و الکاظمین است
مبین و نور چیزی را همی خواند
مبین و نور بهره موقنین است

چو وصف بندهٔ نیکوست احسان
از آنرو حق یحب المحسنین است
ملک انسان سمیع است و بصیر است
قوی دعوای عفریت و امین است
به شاهان جهان حکام فرمود
خدا خود زانکه خیر الحکمین است
چو مومن هر دو باشد عبد و معبود
کند انکار آن کز دل عمین است
بگفت احسان کردن والدین را
به شان قولا کریما بهترین است
بموسیٰ گفت آن سنشد عضدک
باخیک که خیر الحفظین است
مدد ز آتش بخوان فلیلقه الیم
چو خود مخلوق گشته ماء و طین است
کلیم الله بمدین رفت از مصر
بخاتش زان قوم ظلمین است
بپاسخ گفت انی کنا علیما
چو حق گفتش چه اینت در یمین است
بنوح از بهر آزادی ز طوفان

سفینہ ساختن حکم مبین است!

سلامے گفت آتش را سلاما

کہ دافع مکر و حیلہ اخسرین ست!

ثبوت اندر قرآن هل اتبعك

دگر واتّبعك من المؤمنین است

نبیؐ اسلام را زور از عمر رضؓ خواست

خدا با آنکہ خیر الفاتحین است

کلیمؑ و خضر و ہم استطعما ہون

کہ رزاق و خیر الرّازقین است

پئے رزق آن کسانؑ دیگر فرستاد

بخوان فلیأتکم نقش نگین است

اعینونی بمخلوق آنکہ گفت

یقینش بود ہم خالق معین ست!

بخود یوسفؑ چو خیر المنزلین گفت

خدا خود نیز خیر المنزلین ہست!

بگفت انّی حفیظ ہم علیم

بسے در پیش او سر بر زمین است

بہ او گفتند و تصدّق علینا!

بہ یوشعؑ التنا پر ز آفرین است

غنم را کرد حق منسوب قومے
بتحقیق آنکہ خیر الوارثین است

ز قرآن ینصرون اللہ برخوان
تعالی اللہ خیر الناصرین است

بہ مریم بر عطاے ابن مریم
لاهب دعوی روح الامین است

چو گفت عیسی من انصاری الی اللہ
جوابش نحن انصار اللہ بین است

وابرئ الاکمہ والابرص گفت
کند غورش کسے کز عالمین است

اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم بعد ازین است

لتهدی گاہ لا تهدی گہی گفت
بلے داند کسے کز عالمین است

خدا بنمود ما را مصطفی[۳۱۰] و مصطفی[۴] حق را
زیکدیگر شناسائے شود این ہر دو را دانا
نہ بینی چشم خود جز آئینہ جز دیدہ
ہدایت و من گویا بود شنوا کہ شد بینا

ہم اعلی انتم الاعلون فرمود

لہ آئینہ

بمومن بندہ گان کز مسلمین است
ازان دائم بعالم غافرین اند
خدا خود زانکہ خیر الغافرین است
من الملک کل شئ حیّ نمود ند
کلام پاک آن حیّ متین است
خدا واقف بر اعمال بد و نیک
نگہبانی کراماً کاتبین است
حقیقی قادر یکتاست واحد
مجازاً قادرون ہم قادرین است
زابر افگند باران ست زان باغ
خدا میدان کہ اسباب آفرین است
چو حل من خالق غیر اللہ آید
بفرما پس چہ شرح خالقین است
بذات خود خدا را این صفات اند
مگر داد خدا مر آخرین است
وسیلہ ہر چہ ہست آن ہست جستن
دگر حاجات جستن از حسین است
تلا تنہر بخوان فرمان داور
زبہر سائلے بر منفقین است

چو در قرآن بود اِنّا و نحنُ
بدا اندر رمز آن آنکو ذہین است
ہلا دع ما یریبک گیر قرآن
کہ لاریب فیہ ھدیً لّلمتّقین است
چو دل روشن نشد از نور قرآن
چو سودت از قرآن در آستین است
از آن رو جملہ عالم کارساز ست
کہ امر و نہی ذمّہ عالمین است
اگر نہ کس بجز خود ذمّۂ وار ست
چرا قاتل بقتل از مجرمین است
بشر بر کارہا مختار او ساخت
اگرچہ زیر فرمانش رہین است
شنو گفتار من زان چاشنی گیر
ز بہر طالب حق انگبین است
کدامت آنکہ محتاج دگر نیست
مگر آنکو نزاد و نے جنین است
مدد جویند بر دریا ز ملاح!
سواری ہم مدد میر راکبین است
اگر گوئی کہ حافظ بس خدا بس

چرا زنجیر و قفلت آہنین است!
بجائے خویش ہر کس چار و ناچار
پئے امداد خود از عاجزین است
حیات و موت زا اینجا گر تو گوئی
بگویم این سوال دوّمین است
یقین باغ و بہارش ہست توحید
نہ بر توحید ئی از این یقین است
بگوش ہوش بشنو قول غمگین!
نہ از خود گفتہ ام قرآن قرین است

عمل

بیا اے جان بہ دین باید فدا بود
نمے شاید ز حق نا آشنا بود
رموز دین را تحقیق باید!
کہ در فہم اختلاف از ابتدا بود
چہ حاجت بود در تحریر قرآن
کہ چون آنرا نگہبانی خدا بود
سنقرئک فلا تنسیٰ بحفظش!
نزول از حق بشان مصطفیٰ[۲۱] بود

ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینہون
عن المنکر واولٰئک ہم المفلحون - پارہ ۴ - رکوع ۳

در خلافت عثمان رض بمشورہ علی - زید بن ثابت - عبداللہ بن زبیر - سعید بن عاص - عبداللہ بن حارث - تحریر قرآن از حذیفہ بن الیمان واقع شد

به این همه ها محرر زید رض و عثمان رض

اُبی ابن کعب رض علی مرتضیٰ رض بود

بلے از بهر رفع اختلافات

که خواهد بود و فتنه بر ملا بود

چو شد تحریر مصحف عهد بوبکر رض

ز مشورت صحابهٔ با لقا بود

اگر هیچ اختلافے در نظر شد

مشیرش حیدر رض خیبر کشا بود

در آن وقت نکو اندر احادیث

نوشتن شاذ و نادر بود تا بود

بگو به بود چون تحریر قرآن

حدیث و منع ترقیمش چرا بود

بلے چون مصطفٰے لا تکتبوا گفت

نوشتن غیر قرآن ناروا بود

دگر فرمود اگر تحریر کس کرد

بجز قرآن باید کردنا بود

لهذا گر حدیث کس نوشتے

در آن دم محوش از اولی النهی بود

از آن رو تابعین را بیش اصحاب

چون ... نقل قرآن در عهد عثمان رض

[illegible]

بہ تصحیح سُخن بس مدعا بود
زجمع تابعین سردار و افضل!
امام الاعظم آن قاضی القضا بود
دراینجا از برائے این گواہی
زگوشش باز اولی چشم وا بود
زیک دیگر ثبوت چشم دیدہ
قرآن و فعل شاہ انبیا بود
مُسلسل از کتب اللہ و سنّت
شہادت ز ابتدا تا انتہا بود
ہمین دو امر فقہ است و بر آن ہست
ہر یک عالم بعالم ہر کجا بود
اگر بود امر تحریر احادیث!
وقوف آن ہم ایشان را بجا بود
چو اصحب نبی را بود زان نہی!
بگو امرش بر آن از کس کرا بود
بحق گر نہ تغیر آلودہ بودے
حدیث مصطفےٰ فرحت فزا بود
پس از سر در دو صد سال فرزدن ہم
ظہور راویان از انزدا بود

وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم - سورۂ محمد

بسے پر شد کتب ہا از احادیث
بنود آن فی المثل قولش و یا بود
ہر یک عالم پئے مجموعۂ خویش
بہ تصحیح ساختن مدحت سرا بود
چو افتاد اختلاف اندر احادیث
فساد اندر مسلمان زین بنا بود
یکے را باد گر افتاد چون جنگ
خدا را گو چہ نیکو آن بہا بود
بدان آندم چہ شد حال روایات
کہ اندر فتنہ عالم مبتلا بود
در امت ز اختلافات احادیث
شدن ہفتاد و دو ملت سزا بود
محدث جملگی بر راستی اند
مگر بعضی روایت اختفا بود
ازان دانم بہ تحریر احادیث
ازین رو منع احمد مجتبیٰ[۲] بود
حدیث دیگرے ہم پیش کردے
ہمین طوفان ز ہر سوئے بپا بود
کسے ناکس بدعوائے بنوت

بدعوائے صحابیت بنا بود
کسانے غارت دین ساختندے
روا زایشان قتال کربلا بود
همین این خوبی است در جمع احادیث
بروز افزون مرض بس این دوا بود
وگرنه بودے این فتنه بدوران
همیشه تا که پاینده سما بود
شنو از من تو اے مرد محقق
بعالم از چه روایت ها جدا بود
نهد در پیش جمع خویش هر کس
بمقدارش جدا باید بها بود
درست و نادرست اندوخته شد
زمجتهدان عیار آن رجا بود
بود مشکل ز حق ناحق جدا کرد
چو تعداد کتب ها بے حصا بود
تمیز چیدن آن چون نداری
به چیده کرده باید دائما بود
محدث پیش از جمع احادیث
فقیهے را یکے در اقتدا بود

نوشتن آنچه بشنیدند لیکن
گرفتند آنچه زان سیّد رضا بود
درین مدّت که مخفی بود احادیث
بسُنّت طرح دین پیشوا بُود
در آن مدّت نگفت از فقها کس
فقیهے را که تحقیقش خطا بُود
چه بود اسلام محتاج روایات
چو دین تا آن زمان در انجلا بود
بنی اصحٰب د فقیه و شیخ و راوی
به ترتیب این به آن در اقتدا بود
روایت هر که دو متضاد بنگاشت
بگو پس بر چه زین دو کار وا بود
دو رو ئی نیست در قول پیمبر
نه در فرمودهٔ شان افترا بود
نوشتن ضدّ یکدیگر احادیث
محدّث را همین بر دین وفا بود
نشاید مقتسم دانی محدّث
بقولے کآن به نزدش هم دوتا بود
پذیرفتن غلط تعریف سُنّت

روایت را روایت برهوا بود
احادیث و سنن متضاد چون گشت
به قرآن ربط سنت را عطا بود
از آن رو با دو حکم دوش با دوش
جهانے اتّباع فقہا بود
به فرموده نبیؐ از ابن مسعودؓ
قریباً غالباً ہم با کذا بود
عمرؓ از بهر قرآن حسبنا گفت
نه از بهر حدیث هذا اکفی بود
به قرظہ[1] گفت مال باز از احادیث
ز قرآن بایدت بس رهنما بود
ز قرآن سورهٔ واللیل برخوان
دگر نوعے[2] حدیث از اگوا بود
اگر منع عصر آمد جز قریظه
مگر حکم از پئے آن یک انا بود
روایت از انسؓ منسوخ نہ گشتن!
ز قرآن قد لقینا ربنا بود

[1] قرظہ ابن کعب۔ [2] والیل اذا یغشی و الذکر والانثی
[illegible] مسلم [illegible] صفحہ ۳۶۶

بہ بیت اللہ از بیت المقدّس
دو گونہ فرق مدّت در بنا بود

یکے مسنون کبوتر بازی آورد
دگر کاین فعل قوم لوطؑ را بود

خلیلؑ اللہ کاذب از حدیث است
مگر صدیقؓ اً از کبریا بود

چو عدّیؓ رشتہ شرح خیط بگذشت
روایت کے تمامی با صفا بود

در آندم چون چنین شد حال قرآن
بہ نوشتہ چہ قلدر آندم لقا بود

منافق گفت یکے ابن اُبی را
دگر کس گفت مؤمن زا لقیا بود

ہر آنکو بر یکے زن دو عمل کرد
ضرورتش حکم دیگر در قفا بود

خدا فرمود در قربیٰ مودّۃ
ردیہ بین چہ با آلِ عبا بود

قرآن خواند عائشہؓ بر قول فاروقؓ
کہ میت را عذاب از وے بکا بود

دو بار یکبار و سہ بار از احادیث

وضوءِ حضرت خیر الوریٰ بود
بغیرے کے نمودے عائشہؓ غسل
ز قرآن بستن حبیب از ردا بود
نہ بر ران حمیرا[۳] سجدہ کردن
سزائے شان شاہ مہتدا[۴] بود
چنان[۳] کرد ابن عبد اللہ تحریر
چو امیؓ سرورِ ہر دو سرا بود
چنین بود اختلاف بے نہایت
ہم آن منسوب سوئے مقتدا[۴] بود
بہ پیش احمدؒ[۱] و یحییؒ[۲] بہ بغداد
ببین قصاص چندان بے حیا بود
تواتر از روایت باشد اولیٰ
چو عارف ہم ز راوی بس رسا بود
عمل ما را بر آن باید نمودن
کہ بر وفقے جمع مؤمن پارسا بود
مرا یا رب بر آن ثابت قدم دار
کہ حکم سنت بدر الدجیٰ[۵] بود
حدیثے کو مخالف شد بہ قرآن

(ترمیدہ دو سرا آب خوردن چنان تشنگان آن بحر اسحاق خ)

۱ احمد حنبلؒ ۲ یحییٰ ابنِ معین

بهر صورت ازان شاید جدا بود
حدیثے کو مطابق شد بہ قرآن
بود حق خود قرآن پر از ضیا بود
سوئے احسن گرا وز لهو بگریز
محمدؐ نور جان قرآن هدایے بود
چو غمگین خواند یا بشنید بنوشت
بحق از معترض خواهد رها بود

حیوة

اولیاء الله بے خوف از ولا هم یحزنون
هوش شهدا شد ثبوت از عند ربهم یرزقون
منع شد گفتن بشان اموات بل احیاء بگو
کے درین گنجد قیاس آنکه گوید چند چون
زندگان جاودان جان داده راه خدا
فرحین از فضل حق وز نعمتش یستبشرون
منکر ار باور ندارد قول ایزد دور نیست
عذر وے عاقل پذیرد ز آیت لا تشعرون
مرد و زن ز اعمال صالح نعمت ایمان چو یافت
شد حیوة طیبة انعام شان از بیچگون

گرچه این مژده پی شهدا وصلی آمده
انبیا افضل از ایشانند ومنکر غافلون

خواند چون تسبیح حق هر شئ چه غافل ماند ازان
بهر ناشنوا بخوان فرمان حق لا تفقهون

کل نفس ذائقة الموت را مقصد جداست
زانکه روح من امر ربی هست انکارش جنون

کل شئ هالک کل من علیها فان بخوان
لیک الا وجهه هم وجه ربک شد برون

مصطفی با مرده گان بدر هم گفتار کرد
عالمان کردند جرح یعلمون با یسمعون

مصطفی را گر خدا فرمود انک میت
فرق بین بین شد در لفظ میت ومیتون

دید موسی را شب اسری نبی در سه مقام
رمز آن که فلا تکن فی مریة مصحف درون

وقت صعق وفزع من شاء الله مستثنی شده
چون ز نفخ صور لرزد نیلگون بی ستون

همچو خور روشن روان گر از نظر گردد نهان
کم نباشد پرتوش خود ماه شو بینی فزون

در حیات آخرت فرق است بهر خاص و عام
مثل آن فرقی که ایشان راست در دنیای دون

من يأت ذا روح فانه ميت + وما الميت الا من الى القبر يحمل

غافلان را ہم بصورت چشم و گوش است و زبان
در حقیقت صم و بکم و عمی شدہ لا یعقلون

آرزومند ست این سخن آنکس کہ ۔ او را شد پسند
ہر کہ او آگہ نباشد زین سخن شد سرنگون

نارسائی ناشناسی فی المثل باشد چنان
کور مادر زاد اندر رنگ دانستن زبون

جوہرے کو دیدہ پیش از جان و تن داد است راست
بعد نقل تن بود موجود دان از رہنمون

غیر عارف کے پذیرد مقصد از گفتار من
بلکہ آنکو در چراغ دل نہد روغن زخون

فیض نیکا لنست تسکر بہر لغت یا نمک
مختصر تسکین دل غمگین برین دارد کنون

تمام شد شمع روشن در سنہ ۱۳۸۰ ہجری

شکر للہ ز نسخۂ دلکش
شمع روشن بچشم مے زیبد
بہر ہر آن کسیکہ از رہبر
پیش بنمود تحفۂ غمگین

شد دل و جان ز دستان بس خوش
پر تو ے ہست و نیست این آتش
مقتبس شد ز نور خورمہ وش
صاحبی الاموہ ۔ تاریخش
۱۳۷۹ھ

نور محمدی پریس سرینگر میں باہتمام نور محمد تاجر کتب
مالک فرم غلام محمد نور محمد وکوہ نور پریس
طبع ہو کر شائع ہوا